



### تداخل عین و ذهن

دیالکتیک چند اسلوبی که می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد را همه تاریخ نگار آدمی تجربه کرده است اما کسی که آن را نامگذاری کرد زرزور گورویچ فرانسوی است. بنابراین، اغلب جامعه‌شناسان به ویژه تفسیر گراها، به شکلی با اسلوب دیالکتیک به واقعیت اجتماعی نگاه می‌کنند و بنابراین، روش دیالکتیکی نه می‌توانند عین گرایانه باشد بلکه همیشه بر اساس اسلوب دوم گورویچی، حتما عین و ذهن با یکدیگر تداخل دارند. بنابراین، ما -تفسیر گراها- معتقد هستیم که، قشر، نه پدیده‌ای کاملاً عینی است و نه پدیده‌ای کاملاً ذهنی و بنابراین، نه فقط ساخت است و نه فقط تفسیر انسان.

## «قشر‌بندی اجتماعی از نگاه پارادایم تفسیر‌گرایی» در گفتار حسین ابوالحسن تنهایی

# دیالکتیک و واقعیت اجتماعی

واقعیت؛ برآیند تداخل مداوم دیالکتیک عین و ذهن است



صبا طاهران / اعتماد

می‌کنند؛ یکی رویکرد عین‌گراها است و دیگری رویکرد ذهن‌گراها. عین‌گراها معتقد هستند که نظام قشر‌بندی چیزی است بیرون از تفسیر و معنایابی انسان؛ چیزی که در واقعیت اقتصادی-اجتماعی وجود دارد. به‌طور مثال ساختاری که وارنر، جامعه‌شناس آمریکایی معرفی می‌کند که مدل قشر‌بندی او بسیار معروف است و در ایران نیز سازمان‌های اجرایی مثل سازمان برنامه و بودجه آن را به کار می‌برد یعنی بر اساس درآمد سرانه خانواده یا هر چیزی که مربوط به درآمد خانواده می‌شود بحث قشر‌بندی یا ساختار آن را تعریف می‌کنند. به لحاظ تاریخی، خیلی پیش‌تر از وارنر و نزدیک به دو هزار سال پیش، این ساختار از ارسطو در یونان مطرح گرد منتها به جای شش طبقه، سه طبقه بالا، متوسط و پایین را معرفی کرد. به تعبیر البته عین‌گراها از نظر به مارکس -که من قایل به آن نیستم- مارکس، کمی مسأله را پیش‌برد و به جای محاسبه درآمد، Means of production را به کار برد. ترجمه ناقص این اصطلاح، ابزار تولیدی است؛ زیرا ما هیچ کجا Means را، ابزار ترجمه نمی‌کنیم. و اگر می‌خواستند ابزار را به کار ببرند از instrument استفاده می‌کردند. بنابراین، Means of production راه‌هایی است که انسان‌ها در تولید تجربه می‌کنند و ابزار تولیدی بخشی از این راه‌های تولیدی به شمار می‌رود. مارکس در اینجا جهش تاریخی بزرگی دارد؛ او ساختار قشر‌بندی را فقط بر اساس عین مطلق یعنی دارایی محاسبه نمی‌کند که البته به معنای ثروت و درآمد خانوادگی نیست بلکه دارایی چیزهایی است که باعث خرید یا اجاره نیروی کار می‌شود.

### عین‌گرایی و ذهن‌گرایی در تعریف قشر‌بندی

ذهن‌گراها، قشر یا طبقه را بر اساس تفسیر و تعبیر خود افرادی که در جامعه هستند تعیین می‌کنند. یعنی بر اساس تصویری که افراد از طبقه خویشی دارند. اینجا تا حدی تلقی انسان‌ها از واقعیت ملاک قرار می‌گیرد اما این نمی‌تواند صورت جامعه‌شناختی مورد نظر تفسیر‌گراها باشد. به نظر من، بحث عین‌گرایی و ذهن‌گرایی در تعریف قشر‌بندی، دو سنخ آرمانی است که در هر نظریه‌ای به‌طور خاص پیدایش می‌شود. برخی به ناروا و بر این‌چنین قرار می‌دهند. درست است که ویر منزلت را به تعبیری، تعریف می‌کند اما منظور او تلقی افراد از پایگاه خود نیست و این بزرگ‌ترین شبهه‌ای است که در کار ویر وارد می‌شود.

### عاطفه شمس

حسین ابوالحسن تنهایی، جامعه‌شناسی و متخصص روانشناسی اجتماعی، در مسائل فلسفی، روان‌شناسی، عرفانی و... فعالیت داشته و آثاری را نیز به رشته تحریر درآورده است اما در حوزه آکادمیک، بیشتر به خاطر تخصصش در «کنش‌مقایله» در جامعه‌شناسی شناخته می‌شود. او پرورش یافته مکتب پرفسور هربرت بلومر آمریکایی است و سابقه بیش از سه دهه تدریس در دانشگاه‌های مختلف ایران و انجام کارهای پژوهشی و تالیف کتاب‌های متعدد را دارد. تنهایی، در کارهای اجرایی نیز فعالیت‌های متعددی را به انجام رسانده است و اکنون به عنوان عضو هیات علمی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی فعالیت می‌کند. وی، در سال ۱۳۹۴ گروه علمی-تخصصی جامعه‌شناسی تفسیری را در انجمن جامعه‌شناسی ایران بنیان نهاد و به عنوان مدیر گروه جامعه‌شناسی تفسیری ایران و عضو هیات‌مدیره این گروه علمی-تخصصی منصوب شد. گروهی که طی روزهای اخیر، نشست تخصصی «قشر‌بندی اجتماعی از دیدگاه پارادایم تفسیر‌گرایی» را با سخنرانی این استاد جامعه‌شناسی برگزار کرد. ابوالحسن تنهایی، به عنوان تنها سخنران این مراسم که با استقبال خوبی از سوی دانشجویان نیز مواجه شده بود، ضمن تقسیم‌بندی سه گونه دیدگاه‌های مختلف تفسیر‌گرایی به آلمانی، اروپایی و آمریکایی، تأکید کرد که مبانی تقسیم‌بندی او، ایپستمولوژی (معرفت‌شناختی) است و نه جغرافیایی. او، سپس به تفاوت نگاه هر یک از این دیدگاه‌ها به واقعیت اجتماعی پرداخت. برای هر یک نماینده‌ای معرفی کرد و در نهایت، درباره اینکه هر یک از این سه گونه تفسیر‌گرایی نسبت به قشر‌بندی اجتماعی چه تعبیر و تفسیری دارند، توضیحاتی را به تفصیل ارائه کرد. در ادامه، بخش‌هایی از سخنان این استاد جامعه‌شناسی را می‌خوانید.

### جهش تاریخی مارکس

در ابتدا سه موضع را نسبت به بحث قشر‌بندی، تعریف می‌کنم. به‌طور متعارف، قشر‌بندی را با دو رویکرد مقابله

بنابراین، ذهن‌گرایی عملاً با موضع تفسیر‌گرایی ویر بحث کاملاً متفاوتی است. در مجموع، جامعه‌شناسان بزرگ، اساساً به شیوه دیالکتیک چند اسلوبی اعتقاد دارند. این مستلزم این است که دیالکتیک تک اسلوبی که هگل معتقد بود و در برخی کارهای مارکس یا انگلس نیز دیده می‌شد، کنار گذاشته شود و شیوه چند اسلوبی که الزاماً، رابطه دو عنصر یا چند عنصر را تعریف نمی‌کند، قایل به آن نباشد. این دیالکتیک چند اسلوبی که می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد را همه تاریخ‌نگار آدمی تجربه کرده است اما کسی که آن را نامگذاری کرد زرزور گورویچ فرانسوی است. بنابراین، اغلب جامعه‌شناسان به ویژه تفسیر‌گراها، به شکلی با اسلوب دیالکتیک به واقعیت اجتماعی نگاه می‌کنند و بنابراین، روش دیالکتیکی نه می‌تواند ذهن‌گرایانه باشد و نه می‌تواند عین‌گرایانه باشد بلکه همیشه بر اساس اسلوب دوم گورویچی، حتما عین و ذهن با یکدیگر تداخل دارند. بنابراین، ما -تفسیر‌گراها- معتقد هستیم که، قشر، نه پدیده‌ای کاملاً عینی است و نه پدیده‌ای کاملاً ذهنی و بنابراین، نه فقط ساخت است و نه فقط تفسیر انسان. این مطلب، مطلبی نیست که فقط آنتونی گیدنز، در دهه‌های بعد از ۶۰ مطرح کرده باشد. این مطلب، در ابتدا در بنیان جامعه‌شناسی، از خود مارکس تا کارهای جرج هربرت مید به عنوان بنیانگذار رسمی جامعه‌شناسی آمریکایی دیده می‌شود.

از این دو رویکرد عین‌گرایی و ذهن‌گرایی به سراغ رویکرد سوم یعنی رویکرد دیالکتیکی -نه دیالکتیک‌های، که معنای دیالکتیک تک اسلوبی قطبی- می‌روم. یکی از شبهات مهم که مناسفانه در ایران هرگز حل نشده این است که تصور می‌شود وقتی از دیالکتیک سخن می‌گوییم یعنی نگاه هگل، مابم و کمال به عنوان تک اسلوبی قطبی گفته است؛ همه جهان به دو قسمت یا دو عنصر تقسیم می‌شود یک عنصر تز است و یک عنصر آنتی تز و بنابراین، این حاصل تناقض این دو عنصر توسعه اجتماعی و توسعه تاریخی می‌شود. در صورتی که این، یک تعبیر کوچک از فرآیند واقعیت دیالکتیکی است.

### دیالکتیک عین و ذهن

اما بحث بعدی، تقسیم‌بندی من از تفسیر‌گرایی است. تفسیر‌گرایی که در ایران به اشتباه تعریف شده است قصد دارد بگوید واقعیت اجتماعی عبارت است از یک تفسیر مشترک که در تبلور رفتار جمعی یا ساختاری

یا سازمانی قابل مطالعه است. به‌طور مثال، تفسیر مشترک شما از اینکه قشر‌بندی از نظر تفسیر‌گرایی چیست، منجر به یک تبلور ساختاری نهادی شد یعنی تشکیل این پتل. بنابراین، تفسیر‌گرایی مدعی این نیست که جامعه‌شناس حق دارد جامعه را مورد تفسیر قرار دهد. این رویکرد ایده‌آلیستی است و اساساً با رویکرد روش‌شناسی مسا که naturalistic است تناقض دارد. کسانی که پارادایم تفسیر‌گرایی را شبیه به پارادایم‌های ایده‌آلیستی تلقی کرده‌اند که ریشه‌های آن به ریتزر و تا حدی ترنر در دهه ۶۰ برمی‌گردد، جوهره پارادایم تفسیر‌گرایی را نفهمیده‌اند. اساس رویکرد ما naturalistic است، یعنی به همان شیوه‌ای که داروین به جهان نگاه می‌کند، طبق نظریه هربرت بلومر، استاد من و همچنین طبق نظریه مارکس به عنوان یکی از انواع تفسیر‌گرایی. بنابراین، تفسیر‌گرایی یعنی پارادایم یا هر دست‌نهاد نظری که واقعیت را تفسیر، تلقی و فهم مشترک مردم بداند که خود، برآیندی است از دیالکتیک عین و ذهن.

تمام کار به‌طور مثال، پیتر برگر را در ساخت اجتماعی واقعیت بخوانید جز این نیست. تفسیر‌گرایی به این معنا بیان می‌دارد که واقعیت اجتماعی، نه بر ساخته از ذهن انسان است و نه بر ساخته از عین بیرونی، بلکه یک دیالکتیک و کنش-ساختار است. با این تعاریف، سه‌گونه از تفسیر‌گرایی را نه از نظر جغرافیایی بلکه به لحاظ معرفت‌شناسی (ایپستمولوژی) از یکدیگر جدا می‌کنم؛ اروپایی، آلمانی و آمریکایی. در ادامه بحث، هر سه گونه این تفسیر‌گرایی‌ها، واقعیت اجتماعی را برآیند و برساخته عین و ذهن می‌دانند اما اینکه چگونه این برآیند کار می‌کند یا تغییر می‌یابد یا توسعه پیدا می‌کند، در این سه دیدگاه با یکدیگر متفاوت است. به عنوان مثال برای هر یک، مارکس را برای تفسیر‌گرایی آلمانی، ویر برای نوع اروپایی و بلومر را نیز جزو آمریکایی‌ها حساب می‌کنم و به‌طور مثال، کسی مثل کولی را که آمریکایی است من جزو اروپایی‌ها می‌آورم. تفاوت این سه‌گونه در این است که بر خورد مقابله یا رابطه مقابله بین عناصر یک دیالکتیک را چگونه تبیین می‌کنند؟ وزن کنش-ساختار در چه کیفیتی است و چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

تفسیر‌گرایی اروپایی مثل ویر، معتقد است آن چیزی که مارکس نام آن را طبقه اجتماعی می‌گذارد و بر اساس have means of production و haven't means تبیین می‌شود، مصادیق واقعی اجتماعی ندارد و علاوه بر آن، دو مفهوم دست‌بندی دیگر تحت عنوان منزلت یا پایگاه اجتماعی (Social Status) و حزب (Party) نیز وجود دارد. بنابراین، واقعیت قشر‌بندی اجتماعی از نظر ویر، یکی احزاب است که بر اساس تلقی انسان‌ها در فهم مشترکی که از رویکرد رابطه با قدرت دارند. اما مهم‌ترین ویژگی اروپایی بودن این تلقی، این است که منزلت یا ارزیابی را بیرون از ما تعریف می‌کند. یعنی جمع ما تعریف می‌کند و به ما می‌دهد و ما منفعلانه می‌پذیریم. بنابراین، ما در نظریه ویر نمی‌بینیم که افراد اعتراض کنند یا اصلاً اعتراض تعریف شده باشد. تصور ویر این است که اساساً این پایگاه ساخته می‌شود و ما آن را می‌پذیریم و این، نظم کلان اجتماعی را در آن دوره می‌سازد. در نتیجه، یک نوع ویژگی انفعالی در رویکرد تفسیری اروپایی وجود دارد. اصلاً آلمانی‌ها-به این شکل نیست. در آلمانی‌ها، دوره‌ای است یعنی در یک دوره انفعال وجود دارد اما ویژگی انفعالی در رویکرد تفسیری اروپایی وجود دارد. اصلاً آلمانی‌ها-به این شکل نیست. در آلمانی‌ها، دوره‌ای است یعنی در یک دوره انفعال وجود دارد اما دوره دیگری تغییر پیدا می‌کند. به‌طور مثال، مارکس می‌خواهد طبقه را تعریف کند، یکی از ویژگی‌های طبقه داشتن یا نداشتن means of production است اما افرادی که در داخل یک طبقه -به‌طور مثال بورژوا یا پرولتاریا- قرار می‌گیرند در واقع، بر اساس اینکه تا چه اندازه، به وضعیت و موقعیت طبقاتی خود آگاه هستند یا نیستند، تعریف می‌شوند. بنابراین، ما یک طبقه در خود داریم و یک طبقه برای خود. اما مارکس، فقط صرف ابزار و عینیات را در نظر نمی‌گیرد بلکه می‌سنجد که چقدر آگاهی در افراد نسبت به وضعیت طبقاتی آنها وجود دارد. در زمان در خود، انفعال اروپایی دیده می‌شود اما نظم و انسجام اروپایی اولیه نیز دیده می‌شود.

نقطه تزیمت مارکس و تا حدی سمیل، همین جا است؛ اینکه انسان‌ها می‌توانند این تعریف عام در جامعه را قبول نکنند و علیه آن بشورند و انقلاب کنند یا حداقل حزب

تشکیل دهند، اعتراض کنند و مقاله بنویسند. این کنش جمعی که تحت عنوان آگاهی طبقاتی تعریف می‌شود، در حقیقت، ساختار اجتماعی جامعه را عوض می‌کند. **احتساب عملگراییانه آدمی**

تغییر اساسی که در تفسیر‌گرایی اروپایی دیده نشد اما در تفسیر‌گرایی آلمانی دیده می‌شود این است که تغییر یک امر الزام‌درونی نیست، امری نیست که الزاماً به کنش انسانی بازگردد و بیشتر از بیرون بر انسان حاکم است. بنابراین، از اسپینوزا تا مارکس و بعد مکتب فرانکفورت همه منتظر هستند قشری به وجود بیاید که بتواند آگاهی تولید کند. یعنی دیالکتیک تاریخی افراد، خود به خود کفایت امر آگاهی را نمی‌کند. ویژگی تفسیر‌گرایی آلمانی این است که reflection (انعکاس) را از گوهر آدمی نمی‌گیرد بلکه آن را برآیندی می‌داند از رفاه نسبی و روشن‌فکران. نقطه تزیمت تفسیر‌گرایی، امریکایی اینجا است که این انعکاسی را که می‌تواند تولید آگاهی کند در گوهر آدمی می‌شناسد.

بنابراین، این reflection در هر کجای تاریخ و در هر قشری می‌تواند اتفاق بیفتد. پس، متوجه می‌شویم که بی‌عملی یا موضع نگر فتن بسیاری از انبوه، نه ناشی از ناآگاهی یا نادانستن آنها است بلکه ناشی از احتساب عملگرایی است که یک کنش تفسیری است. عملاً همان کاری را می‌کنند که فلاسفه انجام می‌دهند، منتها فلاسفه در یک وضع دیگری کنش تفسیری می‌کند و کارگر کارخانه در یک وضعیت دیگر، به این معنا، ساخت اجتماعی هر چه که هست مورد تفسیر انسان‌ها واقع می‌شود، چه قشر پیشرو طبقه کارگر باشد و چه نباشد. بنابراین، ویژگی تفسیر‌گرایی آمریکایی این است که برساز و واقعیت فقط از واقعیت بیرونی آدمی نیست که بگوییم اقتصاد و مذهب با یکدیگر تأثیر متقابل دارند. به‌طور مثال افرادی که به مارکس گرفته می‌شود و انگلس پاسخ آن را می‌دهد، باز از موضع گیری تفسیر‌گرایی اروپایی است. یعنی می‌گویند ما هیچ کجا نگفته‌ایم که اقتصاد تنها عامل تعیین‌کننده است بلکه مذهب نیز می‌تواند باشد و چه بسا تأثیر آن بیشتر هم باشد. تفسیر‌گرایی آمریکایی می‌گوید تأثیر عوامل بر یکدیگر نیست، تأثیر نگاه بازنگرانه انسان از واقعیت است که این، به خاطر گوهر آدمی اتفاق می‌افتد و همیشگی است و اگر می‌بینید برخی می‌گویند ما نمی‌توانیم فهمیم یا نظری نداریم، حتماً بسود و زمان کرده‌اند. به همین دلیل، ما در مکتب تفسیر‌گرایی که مبانی اصلی آن نیز پراگماتیسم است، معتقد هستیم که همه انسان‌ها احتساب عملگراییانه دارند. اما این کنش، خاصیت جمعی باید داشته باشد تا موضوع مورد بحث جامعه‌شناسی باشد، یعنی به نظر بلومر، کنش پیوسته باشد. بنابراین، همان‌طور که در ذهن‌گراها گفتیم که بحث تعبیری از ذهن‌گرایی منفعلانه‌ای وجود ندارد و در بحث ویر نیز اشاره کردیم که ارزیابی اجتماعی، یک امر جمعی است و نه فردی، در بحث تفسیر‌گرایی نیز به همین شکل است. تفسیر مشترک یک تفسیر جمعی است که دو ویژگی از میان داشتن سازمان، تقسیم و نظم و تکرار و دوم، تاریخ داشتن است. بنابراین، قشر‌بندی اجتماعی، واقعیت‌هایی از گروه‌هایی‌های انسان‌ها است که بر اساس هر یک دیالکتیکی فهم و تفسیر آدمی موقعیت اقتصادی-اجتماعی است که از یک گسندر بازنگری از خود به احتساب عملگراییانه، انتخاب و کنش پدید می‌آید. اینها زمینه‌های مختلفی است که پارادایم تفسیر‌گرایی در هر حوزه‌ای، چه اروپایی، چه آلمانی و چه آمریکایی اینگونه به قشر‌بندی نگاه می‌کنند.



## توسعه سیاسی در ایران (۴)

# ساخت قدرت سیاسی ایران تا انقلاب مشروطیت



### عبدالرسول خلیلی

استاد علوم سیاسی

سرشد دستگاه سیاسی و اداری ایران از دوران باستان براساس نظام فئودالی مستقر شد تا پایان قرن نوزدهم به شکل گوناگون ادامه یافت. در اواخر این قرن ایران به واسطه نفوذ تمدن غرب وارد دروازه‌های عصر سرسرمایه‌داری شد. عدم وجود عنصر نیرومندی از آزادی و مصونیت گروه‌های اجتماعی در فئودالیسم ایرانی، برخی از نویسندگان را به تطبیق شرایط اجتماعی ایران در ادوار مختلف با نظریه شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی کشانده است.

روی هم رفته، نظام سیاسی قدیم ایران به ویژه در عصر قاجار مبتنی بر وجود نوعی تکشر و پراکندگی در منابع قدرت بود. گروه‌های قدرت و ششون اجتماعی متعددی در درون کشور وجود داشت و دربار نمی‌توانست بر آنها به صورت یکجانبه و عمودی اعمال قدرت کند. البته این گفته بدان معنا نیست که شیوه‌عامل قدرت در نظام قدیم ایران خودکامه، یا استبدادی یا فردی نبود، لیکن باید میان شیوه و ساخت قدرت تمیز داد.

### نظام سیاسی قدیم ایران واجد قدرت قابل ملاحظه‌ای نبوده است

این نکته نیز شایان توجه است که دولت قاجار به تنها در اواخر قرن نوزدهم وقتی امکان بازنگری به زندگی سیاسی از در پیچه مفاهیم و دیدگاه‌های غربی مانند حکومت قانون، حکومت بروکراتیک، عقلانی (به مفهوم ماکس وبر) مهیا شد و برخی از روشن‌فکران از آن در پیچه به مناسبات سیاسی تکر بیستند، این دولت به عنوان دولتی خودکامه و استبدادی

بفرستند. به این معنی انقلاب مشروطه مقدمه تکوین ساخت دولت مدرن در ایران بود. مجلس اول و دوم با این میان برداشتن نظام نیولندری و امتیازات اشرافی یا ایجاد بروکراسی مدرن از طریق تصویب قانون دیوان محاسبات مجلس ایران در زمینه درآمد‌ها و هزینه‌های دولت و تصویب قانون ثبت اسناد و املاک و برخی اصلاحات مالی و نیز تصویب قانون تشکیلات ایالتی و پیش‌بینی ضرورت تشکیل مجلس ایران از جنبه‌های محلی و نیز پیشنهاد ایجاد نظام وظیفه عمومی و توزیع املاک اربابی میان دهقانان و تفکیک وظایف دینی و سیاسی از یکدیگر و غیره در پی ایجاد ساخت دولت مدرن برآمدند. با این حال هدف اصلی چنانچه از اسناد ناشی از آن بر می‌آید تحدید قدرت خودکامه و تفکیک قضا و اختیارات حکومتی و ایجاد دیگر جلوه‌های حکومت لیبرال در عصری بود که به دلایل تاریخی ایران از ساخت سیاسی آن به تدریج وارد عصر دولت مطلقه شد. ایدئولوژی انقلاب مشروطه طبعاً آزادخواهانه بود اما دینامیسم قدرت سیاسی به سوی پیدایش ساخت دولت مطلقه سیر می‌کرد و در این میان ایدئولوژی مشروطیت تنها در ایجاد «پوزسیون» برای حکومت مطلقه موثر اقتساد (البته ضعف جامعه مدنی و به تبع آن ضعف نهاد‌های برخاسته از نهضت مشروطیت، موقتا مانع گسترش و توانمندی دولت مطلقه می‌شد). خواست‌های عمده انقلاب مشروطه یعنی حکومت قانون و پارلمان و مشارکت آزاد گروه‌ها در زندگی سیاسی، با تکوین ساخت دولت مطلقه غیرقابل اجرا شدند. اما خواست‌های دیگر آن انقلاب، به ویژه اصلاحات بروکراتیک و مالی و آموزشی، نوسازی فرهنگی و گسترش نوعی ناسیونالیسم ایرانی، در نتیجه تکوین ساخت دولت مطلقه مجال تحقق یافتند.

**جنگ جهانی اول و تعطیلی پارلمان در ایران**

عوامل دیگری نیز زمینه تاکنامی اهداف آزادخواهانه انقلاب مشروطه و ضرورت ایجاد ساخت دولت مطلقه را فراهم کرد. با شروع جهانی اول و دخالت بیگانگان در ایران، مجلس شورای تعطیل شد و در شرایط زوال فرانجه حکومت مرکزی و جنگ و نابسامانی، گرایش‌های گریز از مرکز فزونی گرفت و گروه‌های قدرت محلی سربر آوردند و شورش‌های محلی در مناطق مختلف غرب و جنوب و شمال کشور به وقوع پیوست تا حدی که می‌توان این دوران از تاریخ معاصر ایران را دوران شورش‌های محلی و قومی خواند. نتیجه این اوضاع گسترش نفوذ دولت‌های خارجی و به ویژه انگلستان و عقد قرارداد ۱۹۱۹ از جانب دولت وثوق‌الدوله بود. از سوی دیگر از لحاظ نظری، قانون اساسی نهضت مشروطه بر طبق موازین ایدئولوژیک خوداندیشه‌های درباره تقویت مبانی قدرت ملی و به ویژه ایجاد ارتش نیرومند به دست نداده و حتی قانون تشکیل انجمن‌ها در ایالات و ولایات برای ممانعت از تمرکز قدرت به تصویب رسیده بود. به هر حال شرایط تاریخی مذکور تنها دلایل اتفاقی تکوین ساخت دولت مطلقه در ایران به شمار می‌روند. دلایل ساختاری این فرآیند پیچیده‌ترند. از جمله باید در همین جا اشاره کرد که آغاز جنبش صنعتی کردستان و کتسور و ایجاد مبنای «دولت ملی» مدرن و لوازم عمده آن به ویژه ارتش مدرن و ایجاد وحدت ملی و ساخت نظام مدرن عقلانی- بروکراتیک، از جمله وظایفی بود که دولت قاجار با وجود برخی اقدامات توانست انجام دهد و بعدها ساختار دولت مطلقه انجام آنها را به عهده گرفت.

در نتیجه نوسازی ایران با توجه به عدم پیدایش انگیزه‌های درونی برای دگرگونی و توسعه اجتماعی تا پیش از تماس با تمدن غربی، پیدایش ساخت دولت مطلقه بود و این

دولت بعضاً مصادف با عصر پهلوی شد. با توجه به موانع ساختاری توسعه دموکراتیک و انباشت سرمایه در جامعه سنتی ایران و عدم وجود طبقات تیرمنند و شورش‌گر (اعم از اشراف‌ها، بورژوازی و دهقانان) و به‌طور کلی ضعف جامعه در مقابل دولت به عنوان منشأ انگیزه‌های تحول اجتماعی و اقتصادی، طبیعی به نظر می‌رسید که ایران نیز همانند برخی دیگر از جوامع دارای ساختار اجتماعی مشابه، بحث حیط دوره گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن، به ساخت دولت مطلقه‌ای نیاز پیدا کند. چنین ساختی در ایران و در جوامع مشابه کاربزه‌های تاریخی عمده‌ای به عهده داشته که گذار از جامعه سنتی به جامعه مشارکت و رقابت سیاسی به‌طور هم‌زمان در تعرض بوده است. از نظر تجربه تاریخی نیز هیچ شناخت دولت مطلقه مشابهی با وجود ایجاد برخی مبانی لازم برای رقابت و مشارکت سیاسی، نتوانسته است به مشارکت و رقابت سیاسی حتی در سطح گروه‌های محدود و بگریزده مجال دهد.

انقلاب مشروطه در واقع شرایط لازم برای پیدایش ساخت دولت مدرن مطلقه را فراهم کرد (هر چند پیش‌تر نداشت که حکومت خودکامه باشد). وظیفه چنین ساختی ایجاد نظام بروکراتیک مدرن، اصلاحات نظامی و مالی، تأمین منابع درآمد برای حکومت و گردآوری منابع پرکننده قدرت و کوشش برای نیل به مرحله توسعه غرب بود و انجام چنین وظایفی با برخی از آرمان‌های اصلی انقلاب مشروطه در زمینه توسعه سیاسی مفاربت نداشت. مشروطیت در واقع از یک سو در پی وضع حدود و قیود قانونی بر شیوه اعمال قدرت بود. ولی از سوسی دیگر به ایجاد ساختار سیاسی دولت ملی مدرن و متمرکز از طریق افزایش کمیّت قدرت ملی تمدن غربی، پیدایش توسعه اجتماعی مطلقه بود و این

## نظام سیاسی

### قدیم

### ایران واجد

### قدرت قابل

### ملاحظه‌ای

### نبوده یا

### دست کم در

### بسیاری از

### ادوار میان

### تصور نظری

### استبداد شرقی

### و واقعیت

### نظام سیاسی

### فاصله قابل

### ملاحظه‌ای

### وجود داشت.

### در واقع قدرت

### سیاسی

### متفرق بود